

تست نم بر اچه پیری میاید ام چه سردار
 که بر خاک روان کردی نیکو دگر دست کرد
 که از ام آرزو باز من پرتن خاک بر دست
 و ما را از من بر آوردی میگوئی بر آوردی
 شکر سبزه میگردود درون بر چه نازد
 رخت میدیدم و جایی بر تو بار آوردی
 نهادم بر لب آب و جان من فدای تو

تو خوش بیباش با حافظ برو که خرم دل برده
 چون کرمی ارتوی سیم چه غم از خشم دم سردم

ما بر آیم شمشیر دست و در جایی کبک
 دل چو بیچاره دست در میان دی
 آنکه بجزم بر بنید و زلفت از بر ما
 در ره نفس کن آن سینه تا شکسته شد
 خشک شد من طلب راه غم آن کجاست
 هر دو از خاطر زبان طلبی میل و ربنی
 غم بجز آن ترا چاره ز جایی کبک
 تا پیش بس آریم و دو ای کبک
 بازش آریم صدار که صفای کبک
 تیر آبی کبک یغم و غم ای کبک
 تا در آن آب و هوا نشو و نمایی کبک
 کار صعب است میاد اگر کفای کبک

سایه طایر کم حوسد کار می نکت
 طلب سا چه میون جانی کبک
 دلم از پرده بشد حافظ خوش لجه کجاست
 تا بقول و غزلش ساز و نوای کبک

ما برین در تنی سخت خواه آمده ایم
 ره روز منزل و عقیم و ز سر حد عدم
 سبزه خطا تو دیدیم زستان بشت
 با چنین کج که شکر خازن در لوجی
 آرزو میروای بر خطا سوس میار
 لشکر کرم تو ای کشتی تو رفیق کجاست

ما فط این چه ترمه پیشین بنید اگر که ما
 از پی قافل با آتش راه آمده ایم

ما حاصل خود در سر میخانه نهادیم
 در خر فصد عارف و عابد نهادیم
 سلطان انزل کج غم عشق با ما دار
 در دل غم نه پس این مهر با ما ترا
 محصول دعا در راه جانمان نهادیم
 آن دواع که ما بر دل دیوانه نهادیم
 تا روی ما بر منزل ویرانه نهادیم
 مهر لب او بر در میخانه نهادیم